

## ارائه مدلی تحلیلی برای تبیین پویای ملی‌گرایی قومی در جمهوری گرجستان

ولی کوزه‌گر کالجی<sup>۱</sup>

بحران اوت ۲۰۰۸ در جمهوری گرجستان که بر بستر پویای ملی‌گرایی قومی روی داد و منجر به جدایی دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی از این کشور گردید، بار دیگر پرسش‌های جدی را درباره فرایند ملت‌سازی و پویای ملی‌گرایی قومی در منطقه چند قومی آسیای مرکزی و قفقاز پیش‌روی سیاستمداران و پژوهشگران قرار داده‌است. پرسش اصلی مقاله پیش‌رو این است که چه عواملی موجب شده‌است، پدیده قومیت به عنوان پدیده‌ای اجتماعی در جمهوری گرجستان، حالت سیاسی و امنیتی به خود گیرد و موجب جدایی ۲۰ درصد از خاک این کشور در اوت ۲۰۰۸ شود؟ همچنین این پرسش نیز مطرح می‌گردد که از میان سه منطقه جدایی‌طلب، چرا دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی طی یک جنگ خونین جدا شدند اما منطقه آجاریا طی یک فرایند نسبتاً مسالمت‌آمیز در چارچوب مرزهای ملی گرجستان باقی ماند؟ مفروض اصلی و به عبارتی بهتر مدل تحلیلی این نوشتار تلاقی سه متغیر مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی، وجود جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد در سطح میانی و کیفیت ساختار نظام بین‌الملل و سیاست بازیگران بزرگ در سطح بین‌المللی است. به منظور درک بهتر این مدل انتزاعی، واقعیات عینی جامعه گرجستان در هریک از سطوح یادشده مورد تطبیق و واکاوی قرار گرفته‌است.

**واژگان کلیدی:** قفقاز، گرجستان، ملی‌گرایی قومی، تجزیه‌طلبی، ملت‌سازی.

---

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران و پژوهشگر گروه مطالعات اوراسیا در مرکز تحقیقات استراتژیک.

## مقدمه

نام کشور گرجستان به مانند تمامی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، تداعی کننده نام گذاری یک کشور بر پایه نام قوم اکثریت است. اما این نام گذاری به معنی همگون بودن جامعه بر محوریت قوم اکثریت نیست. تنوع نسبتاً بالای قومی، نژادی و مذهبی در کشورهای منطقه به عنوان یکی از مهم ترین ویژگی ها و در عین حال چالش های کشورهای منطقه به شمار می آید و جمهوری گرجستان نیز از جمله کشورهایی به شمار می رود که یکی از بالاترین تنوع قومی، نژادی و مذهبی را دارا می باشد. «در این جمهوری علاوه بر گرجی ها که ساکنان بومی و باستانی این جمهوری هستند، حدود ۱۱ قوم دیگر زندگی می کنند که عبارتند از: ارامنه، آذری ها، روس ها، اوکراینی ها، اوستی ها، یونانی ها، آبخازها، کردها، یهودی ها، یهودی های گرجی، آسوری ها و بلاروس ها» (امیراحمدیان، ۱۳۸۱: ۳۷۶).

این ترکیب ناهمگون جمعیتی محصول دوران بسیار پرفراز و نشیب تاریخ منطقه قفقاز و گرجستان است که وجود حاکمیت های مختلف از امپراطوری ایران و روم در عصر باستان گرفته تا امپراطوری عثمانی، روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی در قرون معاصر موجب شده است، اقوام مختلفی با خرده فرهنگ ها، مذاهب و زبان های مختلف در محدوده جغرافیایی بسیار کوچکی در کنار یکدیگر، به تعبیر برژینسکی بالکان دیگری را از حیث تنوع اجتماعی پدید آورند. از میان اقوامی که در بالا بدان اشاره شد، دو قوم آبخاز و اوستی ساکن در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی به همراه قومی گرجی مسلمان ساکن در منطقه آجاریا بیشترین تمایلات جدایی طلبی را نسبت به اقوام دیگر ساکن در گرجستان طی قرن بیستم و به ویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و سربرآوردن جمهوری مستقل گرجستان از خود نشان داده اند؛ به گونه ای که در اوایل دهه ۹۰ میلادی منجر به وقوع جنگ داخلی میان دولت مرکزی گرجستان و در اوت ۲۰۰۸ موجب رویارویی نظامی گرجستان و فدراسیون روسیه گشت که پیامد آن جدایی دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی از خاک گرجستان و تجزیه بیش از ۲۰ درصد از خاک این کشور بود.

در پی این رویدادها، پرسش های متعددی ذهن این پژوهشگر را به خود معطوف ساخت. از جمله این که چه عواملی موجب شده است، پدیده قومیت به عنوان پدیده ای اجتماعی در جمهوری گرجستان، حالت سیاسی و امنیتی به خود گیرد و موجب جدایی ۲۰ درصد از خاک این کشور در اوت ۲۰۰۸ شود؟ چرا از میان سه منطقه جدایی طلب

گرجستان، دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی این‌گونه از گرجستان جدا گشتند اما منطقه آجاریا با ماندن در دامان گرجستان مسیر دیگری را در پیش گرفت؟ چرا ساکاشویلی موفق شد در یک روند مسالمت‌آمیز حاکمیت دولت مرکزی را بر آجاریا تثبیت کند اما در دو منطقه دیگر با مقاومت شدید مردمی، نخبگان محلی و دولت روسیه روبه‌رو شد؟ چرا آجاریای مسلمان در ترکیب گرجستان مسیحی باقی‌ماند ولی اوستیای مسیحی از یک کشور مسیحی جدا شد؟ آیا در پویای ملی‌گرایی قومی گرجستان، مسائل نژادی و قومی اصل و محور بحران بود یا مسائل مذهبی نقش بیشتری داشتند؟

مفروض اصلی و به عبارتی بهتر مدل تحلیلی این نوشتار تلاقی سه متغیر مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی، وجود جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد در سطح میانی و کیفیت ساختار نظام بین‌الملل و سیاست بازیگران بزرگ در سطح بین‌المللی است. به منظور درک بهتر این مدل انتزاعی، واقعیات عینی جامعه گرجستان در هریک از سطوح یادشده مورد تطبیق و واکاوی قرار گرفته‌است.

### چارچوب نظری

ارائه یک چارچوب نظری که قادر به تبیین پویای ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد به صورت عام و جهان شمول باشد، می‌تواند به درک بهتر مسائل قومی جمهوری گرجستان کمک شایانی نماید و زمینه مناسبی را برای تطبیق مسائل انتزاعی با واقعیات عینی این کشور چندقومی منطقه قفقاز فراهم نماید. چنانچه پیشتر اشاره شد، چارچوب نظری این نوشتار تلاقی سه متغیر مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی، وجود جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد در سطح میانی و کیفیت ساختار نظام بین‌الملل و بازیگران دخیل در سطح بین‌المللی است. چارچوب نظری یادشده این ادعا را مطرح می‌سازد که با به اوج رسیدن این سه گرایش و تلاقی آنها، موجبات بهره‌گیری نخبگان (الیت‌های) قومی برای بسیج قومی و سیاسی شدن پدیده قومیت فراهم می‌شود. در این بخش به هریک از سه متغیر یادشده به صورت کلی پرداخته می‌شود تا ضمن بدست آوردن دورنمایی از مباحث نظری، تطبیق آن با تحولات پویای ملی‌گرایی قومی در جمهوری گرجستان در بخش‌های بعدی این نوشتار میسر گردد.

نخستین متغیر در این مدل نظری، مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی است. مراد از مدیریت نادرست سیاسی آن است که یک سیستم سیاسی در یک جامعه چندقومی با اتخاذ یک سیاست اقتدارگرایانه و قوم محور بر پایه اهداف و منافع قوم اکثریت و نادیده انگاشتن حقوق مادی و معنوی اقلیت‌های ساکن در آن سرزمین، موجب نارضایتی اقلیت‌های قومی و بهره‌مندی نخبگان قومی در جهت سیاسی کردن پدیده قومیت و جریان‌ات تجزیه‌طلبی شود. این نوع مدیریت نادرست، در نقطه مقابل مدیریت صحیح سیاسی در جوامع چند قومی قرار دارد که با مبنا قرار دادن الگوی وحدت در عین کثرت، ضمن حفظ یکپارچگی ملی و سرزمینی، حقوق و منافع اقلیت‌های قومی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. جلوه‌های عینی این نوع مدیریت سیاسی به صورت سیستم‌های فدرال، دموکراسی‌های انجمنی و... در سطح جهان سیاست امروز یافت می‌شود.

مهم‌ترین پیامد مدیریت نادرست سیاسی، شکل‌گیری شکاف اجتماعی متراکم<sup>۱</sup> در میان اقلیت‌های قومی ساکن در یک سرزمین است. « اصولاً از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، نیروها و گروه‌های اجتماعی به صورت تصادفی پیدا نمی‌شوند، بلکه مبتنی بر علایق گوناگونی در درون ساخت جامعه هستند. چنین علایقی معمولاً حول شکاف‌های اجتماعی شکل می‌گیرند. شکاف‌های اجتماعی مانند شکاف‌های فرهنگی، قومی، زبانی و مذهبی محصول تصادفات تاریخی و چگونگی تدوین یک کشور از نظر تاریخی هستند. از نظر شیوه صورت‌بندی و ترکیب، شکاف‌های اجتماعی ممکن است یکدیگر را تقویت کنند و یا به اصطلاح بر هم بارشوند. این نوع صورت‌بندی را شکاف‌های اجتماعی متراکم می‌خوانند. ممکن است شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تضعیف کنند که در این صورت شکاف‌های متقاطع<sup>۲</sup> نامیده می‌شوند. وقتی شکاف‌های اجتماعی متراکم باشند، اغلب جامعه دو قطبی می‌شود و ظرفیت کشمکش اجتماعی افزایش می‌یابد. برعکس وقتی شکاف‌های اجتماعی همدیگر را قطع کنند، با توجه به افزایش نقاط مشترک گروه‌بندی‌های اجتماعی، زمینه منازعه اجتماعی کاهش می‌یابد.» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۹۹)

به صورت فشرده عواملی که موجب شکل‌گیری و تشدید شکاف‌های اجتماعی متراکم در میان اقلیت‌های قومی می‌گردد را می‌توان این موارد دانست: نحوه توزیع

<sup>۱</sup> Reinforcing Cleavages

<sup>۲</sup> Crosscutting Cleavages

جغرافیایی اقلیت‌های قومی (مبتنی بر مدل‌های نه‌گانه پیتز هاگت<sup>۱</sup>)، توزیع قدرت سیاسی به صورت عمودی، وجود ذهنیت منفی در اقلیت قومی نسبت به قوم اکثریت مانند وقوع رویدادی مانند جنگ میان قوم اقلیت و قوم اکثریت، اقداماتی مانند نسل‌کشی و پاک‌سازی قومی از سوی قوم اکثریت و ترکیب آن با موارد عینی مانند عدم توجه به منزلت اجتماعی و مسائل فرهنگی قوم اقلیت، توزیع نامناسب و ناعادلانه بودجه و درآمدهای اقتصادی، عدم مشارکت اقلیت قومی در ساختار سیاسی و چرخش قدرت تنها در میان قوم اکثریت، (مبتنی بر تئوری عوامل ذهنی و عینی راتچایلد و شاپفلین<sup>۲</sup>)؛ وجود چنین عواملی موجب می‌شود تا جنبش‌های قومی به جای آن‌که در قالب جنبش‌های جدید اجتماعی، مخاطب خود را جامعه مدنی قرار دهد و برای تحقق اهداف خود شیوه‌های مدنی و غیر خشونت‌آمیز را در پیش‌گیرند؛ با تبدیل نمودن خواست‌های قابل مذاکره به خواست‌های غیرقابل مذاکره، به شکل کلاسیک و با بهره‌گیری از شیوه‌های غیر مسالمت‌آمیز و بعضاً خونین و مرگبار، مطالبات خود را صرفاً متوجه قدرت سیاسی و استقلال از دولت مرکزی نمایند و راه تجزیه را در پیش‌گیرند.

دومین متغیر تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی، تحولاتی است که در فضای پس از جنگ سرد اجازه رشد یافته‌است و در این مدل تحلیلی تحت عنوان جریان‌های فراملی تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی از آن یاد می‌شود. شالوده و بنیان این متغیر، رستاخیز هویت‌های خاص شامل هویت‌های قومی، زبانی، نژادی و مذهبی در فضای پس از جنگ سرد است. در حقیقت، با کنار رفتن پرده‌های سنگین تعارضات ایدئولوژیک، بسیاری از شکاف‌های قومی که در دوران جنگ سرد حالت غیر فعال (خفته) داشت، در فضای پس از جنگ سرد در پیوند ژرف با مسئله هویت به شکاف‌های فعال (بیدار) تبدیل شد. ساموئل هانتیگتون این موضوع را این‌گونه توصیف می‌کند « که در فضای پس از جنگ سرد، پرسش شما کدام

<sup>۱</sup> پیتز هاگت، جغرافیدان نامی، بیش از نه مدل را در مورد نحوه توزیع جغرافیایی اقلیت‌های قومی ارائه می‌دهد. وی برای باور است که نحوه توزیع و چگونگی قرار گیری یک اقلیت قومی در مرزهای یک کشور یا نقاط مرکزی آن و نیز وجود یک قوم هم نام در آن سوی مرز نقش تعیین‌کننده‌ای در پویای مسائل قومی دارد.

<sup>۲</sup> تئوری عوامل ذهنی - عینی راتچایلد و شاپفلین پدیده‌های تجزیه‌طلبانه را در دو قالب عوامل ذهنی مانند عوامل فرهنگی، سیاسی، روانی و تجربه‌های خاص تاریخی به عنوان خواست‌های غیر قابل مذاکره و نیز عوامل عینی مانند تبعیض‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، تبعیض در قوانین و سیاست‌ها و... به عنوان خواست‌های قابل مذاکره مورد بررسی قرار می‌دهد.

طرفی هستید، جای خود را به پرسش بنیادی‌تر شما کیستید؟ داده است. از طرفی دهه نود قرن بیستم شاهد پیدایش بحران هویت در سطح جهان بوده است. تقریباً به هر کجا که نگاه می‌کنید مردمی را می‌بینید که می‌پرسند ما که هستیم؟ به کجا تعلق داریم؟ و که نیستیم؟ آنچه که برای این افراد در فائق آمدن بر بحران هویت به کار می‌آید، پیوندهای خونی و خانوادگی و ایمان و اعتقادات است. انسان‌ها به کسانی روی می‌آورند که با ایشان، نیاکان، دین، زبان، ارزش‌ها و نهادهای مشترک داشته باشند و از کسانی که با آنها این وجوه مشترک را نداشته باشند، فاصله می‌گیرند». (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۲۰۰)

به صورت فشرده عواملی که به عنوان جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی، موجب تشدید رستاخیز هویت‌های خاص شده است را می‌توان موارد زیر دانست:

- فرایند جهانی شدن همراه با دیالکتیک عام‌گرایی و خاص‌گرایی (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۶۵)؛
- گسترش گفتمان نسبی‌گرایی فرهنگی<sup>۱</sup> به موازات گفتمان تنوع فرهنگی؛
- گسترش تفکر جزئی‌نگر و هنجارگریز پست مدرن با تأکید بر توجه و به رسمیت شناختن حق تفاوت و شیوه‌های گوناگون زندگی؛
- گسترش گفتمان جهانی حقوق بشر بویژه نسل‌های سوم و چهارم آن (که با توجه به تأکید بر رعایت آزادی‌های اساسی و عدم تبعیض براساس نژاد، جنسیت؛
- زبان و یا مذهب تحت عنوان موج ایدئولوژی حقوق بشر در دوران معاصر از آن می‌شود)؛
- شکل‌گیری یک فرهنگ سایبری<sup>۲</sup> در سایه تحولات شگرف ایجاد شده در حوزه فن‌آوری و اطلاعات و به تعبیر مانوئل کاستلز جامعه شبکه‌ای<sup>۳</sup> (کاستلز، ۱۳۸۰) و
- در نهایت تکامل قابل توجه حمایت حقوق بین‌الملل از حقوق اقلیت‌ها در فضای پس از جنگ سرد (به ویژه با تصویب بیانیه حقوق اشخاص متعلق به اقلیت‌های قومی و مذهبی و زبانی در سال ۱۹۹۲).

مهم‌ترین پیامد جریان‌های فراملی تأثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی را باید افزایش خودآگاهی جامعه اقلیت از حقوق مشروع و طبیعی خود و نیز تبعیض‌ها و سیاست‌های نادرست قوم اکثریت دانست. اگر بخواهیم با برداشتی مارکسیستی به این موضوع بنگریم،

<sup>۱</sup>. Cultural Relativism

<sup>۲</sup>. Cyber culture

<sup>۳</sup>. Net work Society

عامل خودآگاهی اقلیت‌های قومی از وضعیت و حقوق خود در سنجش با دیگران، زمینه را برای پیدایش همبستگی، سازماندهی و آگاهی قومی فراهم می‌کند و به تعبیر مارکس «طبقه در خود» در این فرایند خودآگاهی به «طبقه برای خود» تبدیل می‌شود و نتیجه آن افزایش تنش میان اقلیت‌های قومی و دولت مرکزی است که در صورت عدم برآورده شدن خواست‌ها و انتظارات جدید، زمینه پویای خشونت‌آمیز و تجزیه‌طلبانه را بیش از گذشته (دوران جنگ سرد) فراهم می‌سازد.

سومین متغیر تاثیرگذار بر فرایند پویای ملی‌گرایی قومی، کیفیت ساختار نظام بین‌الملل (دو قطبی و تک‌قطبی) و نیز سیاست بازیگران بزرگ است که موجب رکود و یا برعکس تشدید پویای قومی در سطح جهان می‌شود. در زمینه کیفیت ساختار نظام بین‌الملل، مطالعات نشان می‌دهد که تعداد و دامنه درگیری‌ها و جنگ‌ها در دوران دو قطبی کم اما مدت آنها زیاد است. برعکس در دوران تک قطبی مدت درگیری‌ها کم اما تعداد آنها زیاد است.

در حالی که در دوران دو قطبی بواسطه غلبه رقابت‌های سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی بر مسائل هویتی و قومی از یک سو و وجود سیاست موازنه قدرت در سطح مناطق مختلف جهان (براساس یک توافق نانوشته میان دو ابرقدرت) شاهد کاهش چشمگیر تعداد مناقشات قومی در سطح جهان هستیم، وضعیت در دوران تک قطبی با برخورداری از ویژگی دوران گذار گونه‌های متفاوت به خود می‌گیرد. «در چارچوب چنین ساختاری است که شاهد بروز درگیری‌های متعدد و خونین در جهان پس از جنگ سرد هستیم. در تحقیقی که در سال ۱۹۹۶ صورت گرفت، مشخص شد که پس از خاتمه جنگ سرد، ۹۶ جنگ و مخاصمه روی داده است که ۹۱ مورد آن به جنگ‌های داخلی مربوط می‌شود. در نتیجه این مخاصمات، نزدیک به ۲۰ میلیون نفر کشته شدند که بیش از ۷۰ درصد از آمار قربانیان، به جنگ‌های قومی اختصاص دارد» (عزیزی، ۱۴:۱۳۸۵).

اما سیاست بازیگران بزرگ در قبال اقلیت‌های قومی را می‌توان به دو دسته طرفداران حفظ وضع موجود و طرفداران تغییر وضع موجود تقسیم کرد. در این نوشتار مراد از طرفداران حفظ وضع موجود، آن دسته از کشورهایی است که به دلایل مختلف به حمایت از یکپارچگی سرزمینی یک کشور برمی‌خیزند و با تجزیه آن مخالفت می‌ورزند. طرفداران تغییر وضع موجود نیز به آن دسته از کشورهایی اطلاق می‌شود که بنا به دلایل مختلف خواهان

خودمختاری و اعطای حقوق بیشتر به یک اقلیت در داخل مرزهای سرزمینی یک کشور و یا حتی تجزیه آن کشور هستند. آنچه زمینه دخالت بازیگران بزرگ به‌ویژه طرفداران تغییر وضع موجود را با بهره‌گیری از مسائل قومی فراهم می‌کند، نامتجانس بودن ترکیب جمعیتی اکثریت قابل توجه دولت - ملت‌های موجود در جهان است. «در تحقیقی که در این زمینه به عمل آمد مشخص شد که از مجموع ۱۸۰ کشوری که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، تنها ۲۰ کشور از جمعیت متجانس قومی برخوردار هستند و نکته جالب این که ۱۲۲ گروه قومی، خویشاوندان هم نژاد در کشورهای همسایه دارند». (عزیزی، ۱۳۸۵: ۵)

نکته‌ای که درباره سیاست بازیگران بزرگ شایان توجه است، نسبی و سیال بودن سیاست هر بازیگر در اتخاذ هر یک از سیاست‌های حفظ موجود و یا تغییر وضع موجود در قبال یک کشور است که این امر با توجه به نوع رابطه طرفین، شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی در دوره‌های زمانی مختلف، حالت‌های متفاوتی به خود می‌گیرد. از این رو، این عامل نیز در سطح بین‌المللی در پیوند با دو متغیر قبلی، به روند پویای اقلیت‌های قومی در فضای پس از جنگ سرد و بهره‌مندی نخبگان قومی کمک شایانی نموده است. در ادامه این نوشتار کوشش می‌شود با تطبیق هر یک از متغیرهای انتزاعی یادشده با واقعیات عینی پدید آمده در جمهوری گرجستان، درک بهتر و جامع‌تری درباره یکی از طولانی‌ترین و پرتنش‌ترین پویای قومی در منطقه قفقاز حاصل شود.

### سطح داخلی: مدیریت نادرست سیاسی

وجود اقوام مختلف در درون مرزهای سیاسی یک کشور الزاماتی را با خود به همراه می‌آورد که مهم‌ترین الزام آن مدیریت صحیح سیاسی است. آنچه در این میان حائز اهمیت فراوان است، چگونگی طی شدن فرایند ملت‌سازی و چینش جغرافیای طبیعی و انسانی اقلیت‌های قومی در این پروسه است. اگر با این دید به مسائل قومی گرجستان بنگریم، ریشه بحران جدایی‌طلبی در این کشور را باید در عدم همخوانی مرزهای سیاسی با مرزهای قومی، نژادی و مذهبی دانست که در دوران حاکمیت شوروی به‌ویژه در دوره استالین شکل گرفت. تقسیم اقوام در دو سوی قفقاز شمالی و جنوبی موجب شده است که ضمن جدایی اقوام از یکدیگر، هر یک از آنها به اقلیت و نیروی گریز از مرکز تبدیل شود.



از این رو است که « یکی از مشکلات در مورد اقلیت‌ها از نظر پیتر هاگت، وجود یک اقلیت منسجم در داخل یک کشور فرضی است. ادعای این اقلیت منسجم برای جداسدن و به استقلال رسیدن موجب پیدایش نهضت جدایی‌طلبی در داخل کشور فرضی می‌شود. البته تا زمانی که تمایلات جدایی‌طلبانه به داخل کشور محدود باشد، در واقع شاید مشکلی ایجاد نشود، اما اگر این حرکت جدایی‌طلبی از پشتیبانی نیروهای خارجی برخوردار باشد، آنگاه تبدیل به یک مساله ژئوپلیتیک و مشکل‌آفرین می‌شود». (کاظمی، ۱۳۸۰: ۱۱۳) آبخازیا را می‌توان نمونه عینی مدل ترسیم شده پیتر هاگت برشمرد. اقلیتی منسجم که هرگز در چارچوب ساختارهای حاکمیت گرجستان قرار نگرفتند، همواره تمایلات شدید جدایی‌طلبی را از خود نشان دادند و نهایتاً در بحران اوت ۲۰۰۸، با پشتیبانی یک نیروی خارجی یعنی روسیه توانستند به استقلال دست‌یابند.

« پیتر هاگت مدل دیگری را نیز در مورد اقلیت‌ها مطرح می‌کند. این مدل مربوط به یک گروه قومی مشخص است که نیمی از آن‌ها در کشور فرضی و نیم دیگر در کشور همسایه زندگی می‌کنند. این دو گروه متمایز در هر دو کشور اقلیت محسوب می‌شوند، بنابراین گروه قومی مذکور میل دارند که مرزهای سیاسی موجود را تغییر داده و با تشکیل یک سرزمین واحد و یکپارچه برای خود ملت مستقلی را بوجود آورند. داعیه استقلال‌طلبی این اقلیت می‌تواند یک کانون کشمکش و مناقشه را ایجاد کند. وضعیت اوستیای جنوبی در گرجستان و وضعیت اوستیای شمالی در فدراسیون روسیه نیز نشان‌دهنده وجود این عامل تنش‌زا در قفقاز جنوبی است. طی سال‌های گذشته اوستی‌های این دو بخش تمایلات فراوانی را برای تشکیل یک کشور مستقل از خود نشان داده‌اند». (کاظمی، ۱۳۸۰: ۱۱۲-۱۱۳) از این رو است که مردم و رهبران این اقلیت، استقلال اوستیای جنوبی از گرجستان را مقدمه‌ای برای جدایی اوستیای شمالی از روسیه و تشکیل کشور مستقل اوستیا تلقی می‌کنند.

اما آنچه که بر این نحوه توزیع نامتناسب و چالش‌زای اقلیت‌های قومی به تعبیر جامع‌شناختی « بار می‌شود» (اضافه می‌شود) وجود تفاوت‌های میان اقلیت‌های آبخازی و اوستی با قوم اکثریت گرجی است که زمینه شکاف اجتماعی متراکم را فراهم می‌سازد. نخستین عامل تفاوت قومی و نژادی است. آبخازها از نژاد آبخازی و اوستیایی‌ها نیز با نژادی آریایی (متعلق به سکاها، سارمات‌ها و آلان‌ها) از نقطه نظر نژادی متفاوت از قوم گرجی

هستند. دومین عامل به تفاوت زبانی این دو قوم با قوم گرجی برمی‌گردد. زبان آبخازی با تعلق به شاخه‌ای متفاوت از خانواده زبان ایبری - قفقازی و زبان اوستیایی نیز با تعلق داشتن به خانواده زبان‌های هندو اروپایی و جانشین زبان باستانی آلانی متفاوت از زبان گرجی است.<sup>۱</sup>

سومین عامل به تفاوت‌های دینی و مذهبی بر می‌گردد. اکثریت مردم آبخازیا پس از حمله عثمانی در سال ۱۵۰۰ میلادی به دین اسلام گرویدند اما اوستیایی‌ها علی‌رغم داشتن دین واحد یعنی مسیحیت با گرجی‌ها، از نقطه نظر مذهبی یعنی آیین ارتدوکس برخوردار از تفاوت‌هایی هستند. تفاوت‌های فرهنگی و آداب و رسوم، روحیات و خلیات ساکنان این دو منطقه با مردم گرجی نیز عامل دیگر تفاوت به شمار می‌رود. « جدا از تفاوت قابل توجه میان آبخازها و گرجی‌ها، با وجود آن‌که مرزها و تفاوت‌های فرهنگی اندکی میان اوستی‌ها با گرجی‌ها وجود دارد، اما گرجی‌ها هرگز اوستی‌ها را به عنوان بومی اصیل به رسمیت نشناخته اند ». (Huber, 2004:29)

عامل مهمی که این توزیع نامناسب جغرافیایی و ترکیب نامتجانس قومی را به شدت ملتهب نمود، جنگ‌های داخلی گرجستان در سال‌های ابتدایی دهه نود بود. سیاست‌های شووینیستی گامساخوردیا<sup>۲</sup>، اولین رئیس جمهور گرجستان با شعار « گرجستان برای گرجی‌ها » موجب وارد شدن خسارت‌های فراوان به دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی گشت. رویداد تلخی که پیامدهای آن موجب شد به تدریج و طی دو دهه شکاف‌های اجتماعی موجود در منطقه حالت متراکم به خود گیرد. جنگ داخلی پیامدهای عینی و ذهنی بسیار مخربی بر این دو منطقه برجای گذاشت؛ به گونه‌ای که به مانند آتش زیر

<sup>۱</sup> زبان گرجی از گروه کارتولی است که از مجموعه زبان‌های خانواده بزرگ زبانی ایبری- قفقازی به شمار می‌رود.

<sup>۲</sup> زویاد گامساخوردیا، استاد شرق‌شناسی و مبارز سابق ضد کمونیست، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان اولین رئیس جمهور گرجستان در می سال ۱۹۹۱ برگزیده شد و سیاست‌های بسیار تندی در قبال مسکو اتخاذ نمود که رد عضویت گرجستان در سازمان کشورهای مشترک‌المنافع، لغو خودمختاری مناطق اوستیای جنوبی و آبخازیا و متهم نمودن روسیه به حمایت از جدایی‌طلبان از آن جمله‌اند. گامساخوردیا را باید پایه‌گذار سیاست دوری از روسیه در گرجستان پس از استقلال دانست. به موازات اتخاذ رویکردهای ضد روسی در سیاست خارجی، در عرصه داخلی گرجستان مهم به دیکتاتوری گردید و در سال ۱۹۹۳ میلادی در پی وقوع شورش‌های داخلی به چپن فرار کرد و نزد ژنرال جوهر داویف، رهبر وقت چپن پناه گرفت و در همان‌جا نیز درگذشت.

خاکستر نزدیک به ۱۵ سال بعد یعنی در اوت ۲۰۰۸ سرباز کرد و موجب تجزیه این دو منطقه گشت. از این رو نگارنده بر این باور است که گرجی‌ها در اوت ۲۰۰۸ بیش از آن که توان اشتباهات ساکاشویلی را پس بدهند در واقع نتیجه تلخ اتخاذ سیاست‌های شووینستی گامساکوردیا را در دو دهه قبل دیدند.

نخستین پیامد منفی جنگ داخلی در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی، تلفات انسانی فراوان بود. برجای گذاشتن بیش از ۲۰ هزار کشته، هزاران زخمی و ۲۰۰ هزار آواره و بی‌خانمان، موجب شکل‌گیری ذهنیتی بسیار منفی و حتی نفرت‌انگیز (مشابه ذهنیت منفی و تاریخی آذری‌ها و ارمنه نسبت به هم) نسبت به قوم اکثریت گرجی و رهبران آن گردید. چنانچه در بخش چارچوب نظری بدان اشاره شد، مبتنی بر تئوری عوامل ذهنی و عینی راتچایلد و شاپفلین یکی از دلایل تداوم بحران‌های قومی وجود عوامل ذهنی است که در اثر سیاست‌های نادرست قوم اکثریت در قبال قوم اقلیت ایجاد می‌شود. آبخازها و اوستی‌ها هنوز از حمله نظامی گامساکوردیا با عباراتی مانند نسل‌کشی، پاکسازی قومی و... یاد می‌کنند که نشان‌دهنده عمق ذهنیت منفی ایجاد شده است.<sup>۱</sup>

دومین پیامد مهم تغییر در جمعیت‌شناسی جمعیت منطقه بود که در اثر موج مهاجرت پدید آمد. مهاجرت به دو گونه صورت گرفت. از یک‌سو خروج گرجی‌های ساکن آبخازیا و اوستیای جنوبی به دیگر مناطق گرجستان به ویژه تفلیس موجب تغییر جمعیت‌شناسی جمعیت به نفع اقلیت‌های قومی بخصوص در آبخازیا گردید. در سال‌های پس از جنگ یکی از مسائل لاینحل میان تفلیس با تسخینوالی و سوخومی مساله بازگشت آوران بود که نگرانی از بازگشت به ترکیب جمعیتی پیش از جنگ، باعث مخالفت رهبران و نخبگان دو منطقه شد. از سویی دیگر، جمعیت قابل توجهی از اقلیت آبخازیا و اوستیایی چه به صورت آوران جنگی و چه در جستجوی شغل و شرایط مناسب‌تر اقتصادی به قفقاز شمالی مهاجرت نمودند. این مساله ضمن این که موجب افزایش حجم ارتباط ساکنین دو سوی قفقاز شمالی و جنوبی گردید، بر اساس آنچه پیش از آن در قالب مدل پیترهاگت

---

۱. وجود ذهنیت منفی گرجی‌ها نیز نسبت به روس‌ها شایان توجه است. حمله ارتش سرخ به گرجستان در سال ۱۹۱۸، اعدام ۵ هزار گرجی به جرم همکاری با منشویک‌ها و کشته‌شدن بیست زن و کودک در آوریل ۱۹۸۹ (که گرجی‌ها از آن به عنوان تراژدی آوریل یاد می‌کنند)، بخشی از این ذهنیت منفی است. نکته جالب آن‌که استقلال گرجستان دقیقاً در دومین سالگرد تراژدی آوریل یعنی در آوریل ۱۹۹۱ به صورت رسمی اعلام گردید.

بدان اشاره شد، موجب افزایش احساسات یگانگی و همگرایی میان اقوام دو سوی قفقاز گردید و ظرفیت جدایی از دولت مرکزی گرجستان و خروج از وضعیت نامیدکننده ایجاد شده را افزایش داد.

سومین پیامد مهم جنگ داخلی تخریب زیرساخت‌های اقتصادی دو منطقه بود که موجب برجای گذاشتن تاثیرات منفی بعدی مانند افزایش نرخ بیکاری، تورم، اقتصادهای غیرقانونی و زیر زمینی مانند قاچاق اسلحه، مواد مخدر و... گشت. در حالی که در دوران اتحاد جماهیر شوروی، منطقه آبخازیا و نیز اوستیای جنوبی یکی از پررونق‌ترین مناطق قفقاز به شمار می‌رفت، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و وقوع جنگ با دولت مرکزی گرجستان، اقتصاد این دو منطقه به شدت آسیب دید و تاکنون نیز نتوانسته است به دوران پر رونق گذشته خود برگردد. جنگ موجب نابودی زیرساخت‌های اقتصادی مانند راه‌ها، کانال‌ها، کارخانجات، مزارع کشاورزی و مراکز توریستی گردید. به عنوان مثال «طبق برآورد آبخازی‌ها، جنگ داخلی اوایل دهه ۹۰ بیش از ۱۰۰ میلیون دلار خسارت به منطقه وارد نمود. تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۴ به ۶۰/۳ میلیون دلار رسید که در مقایسه با رقم ۶۹۲/۵ میلیون دلار در سال ۱۹۸۸ تنها ۱۴ درصد از سطح تولید ناخالص داخلی پیش از جنگ را نشان می‌دهد. صادرات میوه، چای و تنباکو به کمتر از ۱۹ درصد سطح سال ۱۹۸۹ سقوط کرد. تولیدات صنعتی به میزان ۹۳/۲، محصولات کشاورزی خام به میزان ۷۳/۳ درصد و درآمد سرانه نیز تا ۹۰ درصد تنزل یافت» (Gomelauri, 2002:6) نمونه بارز اوضاع نامساعد اقتصادی و ناامیدی مردم این منطقه از دولت مرکزی گرجستان را می‌توان در جریان استقبال گسترده از دریافت پاسپورت روسی در ژوئن ۲۰۰۲ دانست که یکی از مهم‌ترین دلایلی که ساکنین آبخازیا برای این اقدام خود ذکر می‌کردند، دریافت مستمری بازنشستگی از روسیه است که پنجاه برابر بیش از مستمری موجود در منطقه بود.

بر پایه مطالب گفته شده، در جمع بندی مباحث این بخش می‌توان به این نتیجه دست یافت که در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی به دلیل برهم بار شدن شکاف‌هایی مانند نحوه توزیع جغرافیای طبیعی و انسانی، تفاوت قومی، نژادی و فرهنگی در پیوند با مساله حمله نظامی گامسخوردیا به این دو منطقه و ایجاد ذهنیت منفی در میان مردم و نخبگان آن نسبت به دولت مرکزی و قوم گرجی، ناهنجاری‌های گسترده امنیتی و اجتماعی مانند گسترش فساد، جرایم سازمان یافته و... شکاف‌های اجتماعی مترکم در این دو منطقه

شکل گرفت. در کنار این تاثیرات دو متغیر جریان‌ات فراملی تاثیر گذار و کیفیت ساختار نظام بین الملل و سیاست بازیگران بزرگ موجب بهره‌مندی نخبگان قومی منطقه مانند ادوارد کوکویتسی<sup>۱</sup> (رهبر خودخوانده اوستیای جنوبی) و سرگئی باغپاش<sup>۲</sup> (رهبر خودخوانده آبخازیا) گردید.

از همین زاویه و با تطبیق شرایط منطقه آجاریا با دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی می‌توان به یکی از پرسش‌های مطرح شده در مقدمه این نوشتار نیز پاسخ داد. نکته‌ای که در مورد منطقه آجاریا وجود دارد این است که اگرچه مردم منطقه آجاریا در پی تهاجم امپراطوری عثمانی در سال ۱۵۰۰ میلادی به دین اسلام گرویدند و از این نظر یک اقلیت مذهبی در جامعه مسیحی گرجستان به شمار می‌روند اما از نقطه نظر قومیت، زبان و فرهنگ تفاوتی با گرجی‌ها ندارند. به عبارتی ساده‌تر می‌توان آجاری‌ها را گرجی‌های مسلمان نامید.<sup>۳</sup> علاوه بر این عدم حمله نظامی دولت مرکزی طی دو دهه گذشته به این منطقه باعث ایجاد ذهنیت منفی در ساکنین این منطقه به مانند آبخازها و اوستی‌ها نسبت به دولت مرکزی نگردید و از همه مهم‌تر مصون ماندن از جنگ‌های داخلی و رونق بندر مهم پوتی در کنار دریای سیاه و وجود خطوط راه‌آهن و انرژی و... اوضاع اقتصادی کاملاً متفاوتی را برای ساکنین این منطقه رقم زد. از دیدگاه جامعه‌شناسی سیاسی، اگرچه تفاوت مذهبی یک شکاف به شمار می‌رود اما یکسانی قومی، زبانی، فرهنگی، عدم برخورداری از ذهنیت منفی در حافظه جمعی و اوضاع مناسب اقتصادی موجب پرشدن آن شکاف شده است. از این رو در حالی که در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی، شکاف اجتماعی متراکم شکل گرفت و آن دو را به سوی جدایی کامل سوق داد، در منطقه آجاریا با شکل‌گیری شکاف اجتماعی متقاطع، سرنوشت به گونه‌ای دیگر رقم خورد و ساکاشویلی توانست به شیوه‌ای تقریباً مسالمت‌آمیز در سال ۲۰۰۴ حاکمیت دولت مرکزی را بر این منطقه تثبیت نماید که در میان گرجی‌ها این موفقیت به انقلاب رز دوم معروف گشت؛ اما به دلیل وجود شکاف اجتماعی متراکم از تکرار این موفقیت در آبخازیا و اوستیای جنوبی و آبخازیا (انقلاب رز سوم

<sup>۱</sup>. Eduard Kokoity .

<sup>۲</sup>. Sergej Bagapsh.

<sup>۳</sup>. سه قوم مگری لایان‌ها، اسوان‌ها و آجارها تشکیل دهنده قوم بزرگ گرجی ساکن گرجستان هستند.

و چهارم) بازماند و با مخالفت شدید مردمی، نخبگان محلی و نیز دولت فدراسیون روسیه مواجه گشت.

### سطح میانی: جریان‌ات فراملی تاثیرگذار

در بخش چارچوب نظری، به اجزاء و روند تاثیرگذاری جریان‌ات فراملی تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی در فضای پس از جنگ سرد اشاره شد. اقلیت‌های ساکن در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی با کنار رفتن رقابت‌های ایدئولوژیک و نیز در پرتو خلاء قدرت ایجاد شده در ابتدای دهه ۹۰ به طرح خواست‌های استقلال طلبانه خود پرداختند. شرکت فقط ۹ درصد مردم این مناطق در انتخابات شورای عالی گرجستان در اکتبر ۱۹۹۲، رویارویی نظامی با دولت گرجستان در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ نمونه‌هایی از رستاخیز هویت بومی این دو اقلیت تحت تاثیر فضای جهانی رستاخیز هویت‌های قومی در جهان پس از جنگ سرد است. تحت تاثیر چنین فضایی دو اقلیت آبخازی و اوستی با انگیزه هویت‌یابی با هم‌کیشان و نیاکان خود به نزدیکی هرچه بیشتر با اقوام ساکن در قفقاز شمالی روی آوردند؛ امری که به دور شدن هرچه بیشتر آنها از قوم اکثریت گرجی انجامید.

اما آنچه تحت تاثیر جریان‌ات فراملی طی دو دهه اخیر روی داد، افزایش خودآگاهی اقلیت‌های آبخازی و اوستی از وضعیت خاص خود از یک سو و شناخته‌تر شدن آنها در سطح جهانی از سویی دیگر بود. شکل‌گیری انجمن‌های غیردولتی، موسسات مطالعاتی و تحقیقاتی درباره مسائل اقلیت‌ها به صورت عام و مسائل آبخازیا و اوستیای جنوبی به صورت خاص که در سطح جهانی به ویژه در اروپا و آمریکا با استفاده از فضای دموکراتیک و تکثرگرای حاکم بر این جوامع به برگزاری نشست‌ها و سمینارها، یادبودها، معرفی ارزش‌ها، فرهنگ‌ها و آداب و رسوم بومی، انتشار مقالات و کتاب‌ها، اطلاع‌رسانی درباره حقوق بنیادین اقلیت‌ها، ارائه وسیع گزارش‌ها، عکس‌ها و فیلم‌هایی از نقض حقوق اقلیت‌ها و ارتباط با اقلیت‌ها و نخبگان آنها در سراسر جهان و حتی در درون مرزهای یک کشور و... یکی از مهم‌ترین تحولاتی است که در حوزه حقوق اقلیت‌ها در فضای پس از جنگ سرد بوجود آمده‌است و به دلیل خارج بودن این انجمن‌ها از اعمال حاکمیت مستقیم دولت‌ها، به عنوان یکی از مهم‌ترین مشکل دولت‌هایی به شمار می‌رود که دچار چالش با اقلیت‌ها هستند.

در سطح عام مراکز مطالعاتی مانند سازمان اقلیت‌های اروپایی،<sup>۱</sup> پایگاه زبان‌های اقلیت‌های اروپایی،<sup>۲</sup> مرکز اروپایی مسائل اقلیت‌ها،<sup>۳</sup> سایت امنیت جهانی،<sup>۴</sup> برنامه مدیریت منازعه و روابط قومی در قفقاز جنوبی<sup>۵</sup> در مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز وابسته به موسسه مطالعاتی راه ابریشم سوئد در سطح عام و ده‌ها انجمن خاص مانند بنیاد جوانان جمهوری آبخازیا،<sup>۶</sup> مرکز حمایت از حقوق بشر و دموکراسی در آبخازیا،<sup>۷</sup> بنیاد فرهنگ آبخازیا<sup>۸</sup> نیز به صورت تخصصی و موردی به معرفی ارزش‌ها، فرهنگ، آداب و رسوم فرهنگ‌های اوستیایی و آبخازی از یک سو و بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های صورت گرفته در سطح جهانی می‌پردازند. این مسئله علاوه بر افزایش آگاهی قومی، نقش بارزی در ایجاد حساسیت در افکار عمومی جهانی دارد.

از این رو تحت تاثیر جریانات فراملی تاثیرگذار، مسائل قوم آبخاز و اوستی دیگر به یک محدوده جغرافیایی در دل کوه‌های قفقاز منحصر نماند و در کوتاه‌ترین زمان، اخبار و تحولات آن در سراسر جهان منتشر گردید و شرایط کاملاً متفاوتی را در مقایسه با دهه‌های گذشته رقم زد. در این فضای جدید، دیگر دلیلی ندارد که مهاجرت فیزیکی و برخورد چهره به چهره اقلیت‌های قومی با دیگران و یا متمرکز شدن آنها در یک نقطه موجب «خودآگاهی» آنها شود؛ بلکه به تعبیر رابرتسون با فشرده شدن زمان و مکان در اثر فرایند جهانی شدن، تمام اعضای وابسته به یک اقلیت قومی از جمله دو اقلیت آبخازی و اوستی در هر نقطه جهان که باشند به این خود آگاهی دست می‌یابند؛ امری که هر چند به صورت غیرملموس ولی تاثیرگذار در پیوند با دو متغیر دیگر (سطح داخلی و بین‌المللی) موجب تشدید گرایش‌های تجزیه‌طلبانه در دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی طی دو دهه گذشته گشت.

1. Organization for the European Minorities

2. European Minority Languages

3. European Centre for Minority Issues (ECMI)

4. Global Security

5. Conflict Management and Ethnic relations in the South Caucasus

6. Youth Foundation of The Republic of Abkhazia

7. Centre for the Support of Democracy and Human Rights in Abkhazia

8. Foundation for Abkhazian Culture

### سطح بین المللی : ساختار نظام بین الملل و سیاست بازیگران بزرگ

چنانچه در بخش چارچوب نظری این نوشتار بدان اشاره شد، سومین متغیر تاثیرگذار بر پویای ملی‌گرایی قومی را باید کیفیت ساختار نظام بین الملل و سیاست بازیگران بزرگ دانست. پویای ملی‌گرایی قومی در گرجستان نیز به شدت از این روند بین‌المللی متأثر بوده است. درحالی که قدمت این پویای به سال‌ها قبل از شکل‌گیری نظام دوقطبی برمی‌گردد، اما با تشکیل اتحاد جماهیر شوروی و قرار گرفتن مناطق آبخازیا، اوستیای جنوبی و آجاریا در حوزه جمهوری گرجستان به عنوان یکی از ۱۵ جمهوری شوروی پیشین، خواست‌ها و انتظارات این قومیت‌ها به مانند آتش زیر خاکستر تحت حاکمیت اقتدارگرای اندیشه مارکسیستی قرار گرفت. فروپاشی جهان دوقطبی و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی فرصت خوبی را پیش روی نخبگان قومیت‌های ساکن در گرجستان قرارداد تا با طرح مسائل قومی، علم استقلال را بلند نمایند.

اما در مورد سیاست بازیگران بزرگ در قبال پویای ملی‌گرایی قومی در گرجستان، نکته جالبی که به چشم می‌خورد، برجسته بودن نسبی‌گرایی و سیال بودن این سیاست است. در حالی که فدراسیون روسیه، ناخرسند از اقدامات شووینستی گامساخوردیا بود، به دلیل اتخاذ سیاست‌های همسو با کرملین از سوی شواردنادزه، به کمک وی شتافت و با برقراری آتش‌بس و استقرار نبرهای حافظ صلح توانست از تجزیه این کشور جلوگیری کند. هانتینگتون در کتاب برخورد تمدن‌ها با اشاره به حمایت روسیه از شواردنادزه در ابتدای دهه ۹۰ بر این باور است که «شواردنادزه هم به پیروی از جورج سیزدهم (پادشاه گرجستان که در سال ۱۸۰۱ از روس‌ها خواست که در برابر عثمانی از این کشور محافظت کند) به این نتیجه رسید که ما حق انتخاب چندانی نداریم و برای جلب کمک باید به مسکو روی آورد. مزدی که به روسیه برای حمایت از شواردنادزه پرداخت شد، عضویت گرجستان در گروه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع بود». (هانتینگتون، ۱۳۸۷: ۲۶۴) بدین ترتیب در طول زمامداری نسبتاً طولانی شواردنادزه، فدراسیون روسیه در راستای حفظ وضع موجود یعنی یکپارچگی سرزمینی گرجستان حرکت نمود.

اما پس از وقوع انقلاب گل رز در سال ۲۰۰۳ و اتخاذ سیاست خارجی غرب‌گرایانه و ضد روسی از سوی ساکاشویلی و دیگر دولت‌مردان گرجستان، فدراسیون روسیه به تدریج در مسیر سیاست تغییر وضع موجود گام نهاد، این درحالی بود که جهان غرب و در راس آن ایالات متحده آمریکا به عنوان طرفدار حفظ وضع موجود ظاهر شدند. ریشه این سیاست



متفاوت روسیه و غرب در قبال گرجستان را باید در مسائل بالکان و استقلال کوزوو جستجو نمود. در حالی که فدراسیون روسیه به دلیل پیوندهای قومی اسلاوی و ملاحظات ژئوپلیتیکی در مقام حافظ وضع موجود به شدت از یکپارچگی سرزمینی صربستان حمایت می‌نمود، جهان غرب به‌ویژه ایالات متحده به دلیل تحت فشار قرار دادن روسیه در حوزه ژئوپلیتیکی خود در منطقه بالکان، از جدایی کوزوو از صربستان حمایت نمود.

این روند چند ماه بعد، یعنی در اوت ۲۰۰۸ چهره‌ای کاملاً متفاوت به خود گرفت و جایگاه روسیه و آمریکا نسبت به گرجستان تغییر کرد. این بار روسیه با بهانه حفاظت از اتباع روسی ساکن در گرجستان و در واقع به دلیل تحکیم نفوذ خود در منطقه قفقاز جنوبی به دخالت مستقیم نظامی روی آورد و موجب جدایی ۲۰ درصد از خاک گرجستان و استقلال دو منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی گشت و در مقابل ایالات متحده به دلیل همسویی سیاست‌های ساکاشویلی با واشنگتن، در مقام حافظ وضع موجود به دفاع از یکپارچگی سرزمینی گرجستان پرداخت. این نمونه به خوبی گویای این امر است که چگونه مسائل قومی می‌تواند به صورت‌های مختلف مورد بهره‌برداری بازیگران بزرگ قرار گیرد. در این میان آنچه که برای نخبگان قومی آبخازیا و اوستیای جنوبی اهمیت داشت، بیشترین بهره‌گیری از اختلاف میان روسیه و گرجستان از یک سو و روسیه و آمریکا از سوی دیگر بود. در واقع نخبگان قومی منطقه شرایط آن مقطع را بهترین فرصت برای جدایی از گرجستان و دست یافتن به استقلال سیاسی تلقی نمودند.

### نتیجه‌گیری

گرجستان کشوری با تنوع فرهنگی، مذهبی و زبانی است؛ علی‌رغم وجود برخی پیوندهای تاریخی و همپوشانی‌های فرهنگی و مذهبی، یکپارچگی جامعه گرجستان طی دو دهه گذشته تحت تاثیر عوامل داخلی و خارجی با چالش‌های فراوانی مواجه گردید و در اوج آن در اوت ۲۰۰۸ وحدت و همبستگی ملی و یکپارچگی سرزمینی آن به شدت آسیب دید. چنانچه در این نوشتار به تفصیل بدان اشاره شد، تلاقی سه متغیر مدیریت نادرست سیاسی در سطح داخلی (ایجاد شکاف اجتماعی متراکم)، جریان‌ات فراملی تاثیرگذار (ایجاد خودآگاهی قومی) و کیفیت ساختار نظام‌بین‌المللی و سیاست بازیگران بزرگ (نقش روسیه در حمایت از استقلال‌طلبی مناطق تجزیه‌طلب) موجب شد تا پویای ملی‌گرایی قومی در دو

منطقه آبخازیا و اوستیای جنوبی از شکل پدیده‌ای اجتماعی خارج شده و حالت سیاسی و امنیتی به خود گیرد و در نهایت بدنبال بحران اوت ۲۰۰۸ طی یک جنگ خونین یک هفته‌ای برای همیشه از دامان گرجستان خارج شود.

اما آنچه منطقه آجاریای مسلمان را در دامان گرجستان مسیحی باقی نگاه‌داشت و تاثیرگذاری دو متغیر جریانات فراملی و سیاست بازیگران بزرگ را به پائین‌ترین حد رساند، وجود شکاف اجتماعی متقاطع در این منطقه بود که در این نوشتار به دلایل شکل‌گیری این نوع شکاف اجتماعی در این منطقه پرداخته شد. تامل در مطالب ارائه شده در این مقاله نشان می‌دهد که خواست‌های تجزیه‌طلبانه در گرجستان بر محور مسائل قومی، نژادی و هویتی می‌چرخد و مسائل دیگر مانند مذهب نقش چندانی در بروز تحولات ندارد.

بحران ملی‌گرایی قومی در گرجستان زنگ خطری برای تمام جوامع چندقومی آسیای مرکزی و قفقاز به شمار می‌رود. بی شک هیچ یک از دولت‌های منطقه به مانند دولت گرجستان قادر به تغییر و یا متوقف‌ساختن تاثیرات دو متغیر جریانات فراملی تاثیرگذار و نیز کیفیت ساختار بین‌الملل و سیاست بازیگران بزرگ بر پویش‌های ملی‌گرایی قومی نیستند و تنها راه پیشگیری از وقوع تحولات مشابه، اصلاح ساختار سیاسی و در دستور کار قرار دادن مدیریت صحیح سیاسی در جوامع چندقومی مبتنی بر الگوی وحدت در عین کثرت است.

## منابع و مأخذ

۱. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۱)، "جغرافیای کامل قفقاز"، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، چاپ اول.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۸۶)، "جامعه‌شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)"، نشر نی، چاپ چهاردهم.
۳. هانتینگتون، ساموئل پی. (۱۳۷۸)، "برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی"، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، چاپ اول.
۴. رابرتسون، رونالد (۱۳۸۰)، "جهانی‌شدن"، ترجمه کمال پولادی، تهران، نشر ثالث و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، چاپ اول.
۵. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، "عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ"، ترجمه حسن چاوشیان، طرح نو، چاپ اول.
۶. عزیزی، ستار (۱۳۸۵)، "حمایت از اقلیت‌ها در حقوق بین‌الملل"، تهران، انتشارات نور علم، چاپ اول.
۷. کاظمی، احمد (۱۳۸۰)، "عوامل ناامنی در قفقاز براساس مدل هاگت"، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۶.
8. Huber , Martina (2004) " **State-Building in Georgia : Unfinished and at Risk ?** " , Netherlands Institute of International Relations Klingender , Conflict Research Unit .
9. Gomelauri , Tebrone (2002) , " **The Role of economic Factors in Conflict Resolution in Georgia and Caucasus** " , CPS International Policy Fellowship Program , Open Society Institute.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی